

## شهید سید مصطفی خمینی راوی بصیرت انقلابی و جریان شناس نهضت امام خمینی

گرچه می‌دانیم مرآت جمال حق، دل است  
لیک اهل دل شدن کاری به‌غایت مشکل است  
کس نمی‌داند طریق عشق را پایان کجاست  
جای پای پیر هم، تا ماسه‌های ساحل است<sup>۱</sup>

### مقدمه

در سپیده‌دم انقلاب اسلامی شخصیتی ایستاده است که اگرچه مرگ او در تهییج نسل انقلاب اسلامی انکارناپذیر است ولی در چهار دهه گذشته کمتر از او سخن گفته شده یا مطلب نوشته‌اند. آنهایی که آیت‌الله شهید سید مصطفی خمینی را درک کردند، می‌دانند او سیاستمداری آکادمیک در مفهوم متعارف نبود؛ اما شیوه زیست سیاسی او و اثراتش در نهضت امام خمینی شگفت‌آور و جهت‌دهنده بود. اگر او را راوی بصیرت انقلابی نهضت امام خمینی و ایمن‌ترین جریان‌شناس این نهضت بدانیم، سخن به‌گراف نگفته‌ایم.

او در برابر غفلت، التقاط، انحراف از مسیر نهضت، دامن زدن به تضادهای انحرافی در نهضت و تحیب قلوب سست‌عقیده‌هایی که تاب همراهی با نهضت امام در مسیرهای

۱. ارفع کرمانی



دشوار و پر خطر رانداشتند، اگر چه در فرادست و از سطحی بالاتر از سطح امام و امت امام حرکت نمی کرد، اما هر کسی با هر انگیزه‌ای متوجه می شد برای نفوذ در اطراف امام، گذشتن از سید مصطفی کاری دشوار و غیر ممکن است.

دلایل اصلی مرگ رازآلود آقا سید مصطفی خمینی را می توان در لابه لای گزارشات ساواک، در برخورد با منافقین، در تقابل با شریعتیسم‌ها، در شکل گیری جریان انحرافی و ضد انقلابی دارالتبلیغ و شریعتمداری، در افشاگری چهره کسانی که در لبنان و سایر جهان اسلام به ایده وحدت شیعه و سنی امام خمینی دهن کجی می کردند، در مقاومت وی برای جلوگیری از نفوذ منحرفین به نهضت امام خمینی و از همه مهم تر در ولایت پذیری نقادانه وی جست و جو کرد.

در اسناد ساواک بارها به نقش سید مصطفی در انسجام علاقه مندان به نهضت امام خمینی، ارتباط با آیات عظام و مراجع تقلید و به حرکت در آوردن بازار بیان و ایجاد تحریکات اجتماعی و زنده نگه داشتن یاد و نام امام خمینی در ذهن مردم و قدرت سازماندهی نهضت توسط وی اشاره شده است.<sup>۱</sup> هر کدام از این فعالیت‌ها در دوران رژیم جبار پهلوی به تنهایی می توانست برای قتل و ترور یک فرد توسط ساواک کافی باشد؛ چه برسد به این که در گزارشات ساواک دلهره احتمال جایگزینی آیت الله سید مصطفی خمینی به جای پدر در رهبری نهضت اسلامی و تداوم خط خمینی پس از وی پنهان نیست.

در تاریخ ۴۲/۴/۲۳ در یکی از گزارشات ساواک آمده است:

در شهرستان قم پسر آیت الله خمینی که معموم می باشد به جای وی نشسته و دستورهای او را به مورد اجرا می گذارد و اعلامیه‌هایی تهیه و برای روحانیون می فرستد...<sup>۲</sup>

این دلهره‌ها در بخش‌های دیگر این گزارشات تکرار شده است. در بخشی دیگر از گزارشات ساواک آمده است:

پس از دستگیری عده‌ای از علمای تبریز سید مصطفی خمینی فرزند آیت الله خمینی شدیداً بر علیه دولت فعالیت می نماید و چند روز قبل گویا برای تماس با میلانی به مشهد رفته است...<sup>۳</sup>

۱. رک: امید اسلام؛ شهید آیت الله حاج سید مصطفی خمینی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۶۶، ص ۴۷-۴۶، ۴۹ و ۵۲.

۲. همان، ص ۵-۳.

۳. همان، ص ۱۳.

از همه اساسی تر در تاریخ ۵۳/۱۲/۱۸، ساواک می نویسد:

خمینی که در حال حاضر طرفدارانش تشکیلاتی مانند تشکیلات احزاب به وجود آورده‌اند که این تشکیلات قسمت‌های مختلف منجمله قسمت اطلاعاتی، تبلیغاتی، مالی و غیره دارد و کلیه فعالیت‌ها و نقشه‌های اساسی و غیره بدون استثنا تحت نظر و سرپرستی شخص خمینی بوده و طرح‌ها نیز وسیله وی تهیه و پیاده می‌شود و در این راه صرفاً مصطفی پسر بزرگ وی مسئول اجرایی کارهای وی بوده و به علت آن که خمینی زیاد گوشه‌گیر شده و در انظار دیده نمی‌شود... بررسی امور تشکیلاتی وی بوده است...<sup>۱</sup>

با شواهد و اسنادی که در خلال گزارشات ساواک می‌توان به دست آورد باید گفت اگر ساواک نقشه قتل سید مصطفی را طراحی نمی‌کرد جای تعجب بود! چنان که پس از شهادت آن شهید عزیز این سازمان جهنمی و دست‌آموز موساد و سیا نتوانست شعف و شادی خود را پنهان کند. در تاریخ ۵۶/۸/۹ دفتر ساواک عراق گزارش می‌کند که:

مرگ مصطفی خمینی روحانیون را غافلگیر کرد، عناصر افراطی و روحانیون مخالف و ایرانیان منحرف در خارج از کشور... این حادثه جنبه مرگ برای خود آنان را در بر داشت زیرا کوشش داشتند مصطفی را کم‌کم به سرحد خمینی برسانند تا پس از فوت پدرش جانشینی از دیدگاه آنان وجود داشته باشد و در حقیقت خمینی دومی هم باشد که بتوانند از نام و نشان او بر ضد دولت ایران استفاده کنند که با مرگ ناگهانی او تمام نقشه‌های آنان نقش بر آب شد...<sup>۲</sup>

معلوم بود که ساواک اجازه نمی‌داد خمینی دیگری از دل حوزه‌های علمیه بیرون آید. با این تفصیل هدف این یادداشت پیدا کردن زمینه‌های شهادت این عالم مجاهد نیست که خود این موضوع می‌تواند دست‌او‌باز پژوهش‌های ویژه‌ای باشد؛ بلکه اندکی تأمل در شعاع تابش آن نوری است که پس از شهادت این شهید نقطه تبدیل نهضت امام خمینی به انقلاب اسلامی شد.

به نظر می‌رسد منبع اساسی این تابش را باید در دو ویژگی در سید مصطفی جست‌وجو کرد: اول صداقت با خویش و دوم بصیرت.

۱. همان، ص ۳۲۳.

۲. همان، ص ۴۱۲.



شهید سید مصطفی خمینی با خود صادق بود و همین صداقت از او چهره برجسته‌ای در بیت امام ساخت. انسانی که با خود صادق باشد در مسائل مؤثر و تعیین کننده عصر خود حتی اگر باب سلیقه‌اش نباشد، از جمله در آسیب‌ها و رنج‌ها، در سختی‌ها و نشیب و فرازها، در رویش‌ها و ریزش‌ها مشارکت می‌ورزد و از زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی نمی‌کند. سراسر زندگی اجتماعی شهید مصطفی تا لحظه شهادت گواه آن است که او با خودش به صداقت زندگی کرد؛ اگر چه فرآیند این زندگی با حدت و شدت همراه بود. تقدیر از چنین شخصیت پیچیده و در عین حال ساده‌ای برای کسانی که هیچ‌گاه در طول زندگی با خود صادق نبودند، مخاطره‌آمیز و دشوار است و شاید یکی از دلایل سکوت درباره شهید سید مصطفی خمینی همین باشد.

ویژگی دیگر بصیرت بود. بزرگ‌ترین دلیل این بصیرت که حتی شخصیت‌های بزرگ دینی چون آیت‌الله سید رضا بهاء‌الدینی را مجذوب خود می‌کند در اجازه روایی وی برای شهید سید مصطفی خمینی هویدا است.

بسمه تعالی - الحاج مصطفی آیه‌الله جمع بین العقول و المنقول و  
السیاسة الاسلامیه و الدینیه فی شبابه و بلغ ما بلغ من نوادر زماننا بل  
نوادر الاعصار و الازمان<sup>۱</sup>

به ندرت مشاهده شده است که یک عالم دینی در اجازه روایی به یک عالم دیگر، به توانایی سیاسی وی آن هم در دوره جوانی اشاره داشته باشد. چون احصاء این توانایی شبیه توانایی فقهی و فلسفی نیست. احصاء این توانایی نه ناظر به قدرت تفکر است که از دل آن نظریه استخراج می‌شود و نه ناظر به تخیل است که از دل آن هنر بیرون می‌آید بلکه ناظر به عمل و رخداد است که پیوسته در معرض خلع و لبس و قبض و بسط است. آیت‌الله بهاء‌الدینی چه ویژگی در توانایی سیاسی شهید سید مصطفی خمینی دیده است که حاضر می‌شود در اجازه خود بدان اشاره کند؟! با همه این ویژگی‌ها سید مصطفی در اوج شور زندگی سیاسی و اجتماعی، ناگهان خاموش شد. امام خمینی هیچ‌گاه آرمان‌های انقلاب اسلامی را به کشف علت‌های این خاموشی مبهم و بی‌پاسخ گره نزد. فقط مرگ او را از الطاف خفیه الهی دانست. شاید در آن هنگام کسی درک درستی از این گزاره نداشت. مرگ ناگهانی یک آقا زاده در یک کشور غریب هر چقدر هم که مشکوک باشد چرا باید از ناحیه یک حکیم گراندوری چون امام خمینی از الطاف خفیه الهی تلقی شود؟

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۲/۸/۱، ص ۱۲.

این یادداشت دو بخش دارد: بخش اول آن به زمینه‌های مغفول ماندن شخصیت علمی، سیاسی و انقلابی آیت‌الله شهید سید مصطفی خمینی نظر دارد و بخش دوم به زمینه‌های به شهادت رسیدن او و اثراتی که این شهادت در نهضت امام خمینی و برآمدن انقلاب اسلامی داشت، می‌پردازد. یقین داریم روایت انقلاب اسلامی در هر خوانشی بدون شهید مصطفی خمینی روایت ناقصی است. همان طوری که نام انقلاب اسلامی بدون نام امام خمینی در جهان شناسه‌ای ندارد.

**اول؛** راست گفته‌اند که نظریه‌ها، ایده‌ها، شخصیت‌ها، گروه‌ها و جریان‌ها در هر سطحی که باشند، هر چند عالی، فارغ از شرایط تاریخی نیستند.<sup>۱</sup> شرایط جعبه سیاهی هستند که همراه رخدادها نیستند ولی در پس رخدادها، آنچه را که گفته نشده آشکار می‌سازند. از این زاویه، تاریخ را باید بسیار فراتر از داده‌ها، بلکه استادی دانست که درباره ابهامات پیچیده و پیامدهای قصد نشده طرح‌های عقلانی به ما تعلیم می‌دهد.<sup>۲</sup> شهادت حاج آقا مصطفی در اول آبان سال ۱۳۵۶ که طلیعه فراگیر شدن نهضت امام خمینی است از جمله جعبه سیاهی است که در مطالعات مربوط به زمینه‌های پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز رمز گشایی نشده است. هیچ کس در اصالت درونی این رخداد و نقش راهبر دین آن در شعله‌ور کردن انقلاب اسلامی تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

اگر چه نام سید مصطفی خمینی برای نسل اول و دوم انقلاب اسلامی آشنا و مأنوس است اما برای نسل حاضر و شاید نسل‌های آینده، این آشنایی و انس به لحاظ وجود بی‌واسطه و زنده آن عزیز نیست. او بیش از هر چیز به واسطه فیض وجود پدر بزرگوارش خمینی کبیر به چیزی دور از ما و چیزی که پیوسته دور تر و دور تر می‌شود، تبدیل شده است. بنابراین نوشتن درباره چنین شخصیتی که او را بحق باید مغز بصیر نهضت امام خمینی و ایمن‌ترین و امین‌ترین سرمایه انقلاب اسلامی نامید شاید نه به معنای نزدیک تر ساختن او به ما بلکه کم کردن فاصله ما از او باشد.

پژوهندگان نهضت خمینی کبیر به هر دلیلی کمتر به زندگی پر فراز و نشیب شهید مصطفی پرداخته‌اند و هنوز خطوط ساده اما بزرگی که سیمای زندگی اجتماعی و سیاسی و حتی زندگی علمی او را به تصویر کشد، برجسته، بارز و آشکار نشده است. تصویر نسل و عصر انقلاب اسلامی از او چندان دقیق، عمیق و آشکار نیست. او حتی در ذهن بسیاری از انقلابیون نسل اول (نه نسل پیشکسوت) که صدای رسای انقلاب

۱. برگرفته از: فرد المایر، شگفتی، قدرت جهانی و ناخرسندی‌های آن، ترجمه عباس منوچهری و همکاران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹، ص ۶۵.  
۲. همان، ص ۶۵.





اسلامی را از پس مراسم‌های یادبود شهادت او شنیده‌اند و به میدان آمدند و به خمینی کبیر لیک گفتند و بساط ظلم و جهل نظام شاهنشاهی را برای همیشه از ایران زمین برکنند، شبیه تصویر مبهمی است که در فاصله و زاویه دید خاصی در دل ماه در آسمان یا در دل یک صخره در کوه یا در نقش‌های خوش ترکیب یک قالی یا یک صفحه طراحی دیده می‌شود.

پاره‌ای از شخصیت‌ها در تاریخ این چنین هستند؛ باید آنها را رمز گشایی کرد. باید آنها را در تجربه‌ها، در فراز و فرودها، در شکست‌ها و پیروزی‌ها، در سختی‌ها، در درس‌ها و عبرت‌های تاریخی جست‌وجو کرد. بی‌تردید شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی در زمره چنین شخصیت‌هایی است. هر روز که از تاریخ انقلاب اسلامی می‌گذرد از شمار آنانی که قادرند راوی بصیرت انقلابی و جریان‌شناس نهضت امام خمینی را روایت کنند، کاسته می‌شود. به ندرت دغدغه‌ای برای روایت بصیرت او ابراز می‌شود. کسانی که او را حس کرده‌اند و در جوار وی زندگی کردند با سختی و حتی بعضی‌ها از روی اکراه و با احتیاط از او می‌گویند. عده‌ای هم اگر از او می‌گویند با او و به بهانه او، بیشتر از خود می‌گویند. عده‌ای هم شرمسارند! اقتضائات زمانه و دوری و نزدیکی با مناسبات خاص، زبان آنها را در کامشان قفل کرده است. می‌دانند که چیزی را از انقلابیون و از ملت ایران جدا کردند که از انقلاب جدانشدنی است. عده‌ای هم از کینه‌ای که از او به دل دارند وارونه می‌نویسند و در این نوشته‌ها تلاش می‌کنند این چهره بصیر انقلابی را فردی غیر انقلابی، منزوی و حتی مخالف افکار و اندیشه‌های امام معرفی کنند. اما آنهایی که شهید سید مصطفی را حس کردند، او را ایمن‌ترین و امین‌ترین دارایی انقلاب اسلامی می‌دانند. سرمایه‌ای که اگر در اقتضائات زمانه مثل پول توجیبی<sup>۱</sup> هزینه نمی‌شد، تولیدکننده بود. استعداد و توانایی افکار، اندیشه‌ها و منش انقلابی و هوشمندی بصیرت‌افزای شهید سید مصطفی خمینی در شناخت دوست و دشمن و در شناخت جریان‌های اصیل و ناخالص نهضت امام خمینی نقطه اصلی دلگیری و حتی دشمنی عده‌ای از انقلابی‌نمایان از او بود. شاید ناگفته‌های جعبه سیاهی که در پس شهادت سید مصطفی هنوز رمز گشایی نشده است، همین ویژگی‌ها باشد.

اگر ما دردمند تبادل توانایی‌ها و تجربه‌ها در نهضت امام خمینی بودیم، باید پیوسته شیوه زیست سید مصطفی خمینی و از همه مهم‌تر ولایت‌پذیری او را فراراه خود قرار می‌دادیم؛ اما از آنجا که ارزش تجربه در ما سقوط کرده است با آزمون آزموده‌ها خسارت

۱. این عبارت تعبیری است که رهبر معظم انقلاب در فرمایشات خویش درباره سرمایه‌های انسانی بیان داشتند.

به بار می آوریم. گویی این سقوط را پایانی نیست. تصویر ما از انقلابی بودن و انقلابی ماندن یک شبه دستخوش دگرگونی ای می شود که هرگز در تصور ما نمی گنجید.

با شهادت سید مصطفی خمینی نشانه های ظهور فرآیندی در تاریخ آغاز شد که نه تنها تا پیروزی انقلاب اسلامی بلکه تا به امروز نیز از حرکت نایستاد. اما گویی این طراوت و سرزندگی و پویایی به ذائقه بعضی از انقلابیون دیروز خوش نیامد. آیا این نکته در خور توجه نبود که در پایان موج اول نبرد با استبداد و استعمار مجاهدانی که در میدان نبرد آسیب ندیده بودند، حجم قابل توجهی از انرژی خود را صرف تسویه حساب با هم نمی کردند یا مهر سهم خواهی به دل نمی گرفتند؟

اما این اتفاق کم و بیش افتاد و بعضی از انقلابیون به لحاظ داشتن تجربه های قابل مبادله به نسل های بعدی انقلاب نه غنی تر که کم و بیش فقیرتر شدند. سیل آثاری که سه دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به جای این که صرف رمزگشایی از بعضی رخدادهای تعیین کننده مسیر انقلاب شود، به تعبیر امام عظیم الشان صرف اسطوره سازی و افسانه بافی نسبت به این و آن شد. در تبیین خیانت ها و جنایت های رژیم پهلوی برای نسل های بعدی آنقدر تعلل و غفلت کردیم که اکنون از آنها انوشیروان عادل ساختند.

بر اساس همین نادانی ها در نظام آموزش ابتدایی، متوسط و دانشگاهی اکنون جوانان ما زندگی در زیر چکمه های نظامیان کودتاگر وابسته به بیگانه را دوره آرمانی تاریخ ایران می بینند و یک سرباز نادان، بی سواد و مزدور را که حتی فرزندان وی در منزل اختیار انتخاب همسر برای خود را نداشتند و رسماً همسران آنها توسط شاه خود کامه و سنگدل جابه جا می شد را نماد تجدد، ترقی و آزادی زنان و مردان ایران زمین معرفی می کنند. آیا نباید اندیشید که تناقض این رفتارها از کجا ناشی شد؟ جوانی که از اظهار نظر نهادهای نظامی کشور در عصر جمهوری اسلامی در مورد موضوع خاصی از سیاست، رگ گردن برجسته می کند و با تمام وجود شعار می دهد که دخالت نظامیان در سیاست خلاف عقل و مردم سالاری و تمدن است، چگونه نقطه آرمانی وی را دوران حکومت یک کودتاگر خشن و عقب مانده قرار می دهند و او حتی جسارت اندیشیدن درباره این تناقض ها را ندارد؟!

همه اینها و صدها تناقض ناگفته نشان از این دارد که انقلابیون عصر انقلاب اسلامی تا چهار دهه بعد از انقلاب، سیل آثاری که منتشر کردند همه چیز با خود داشت مگر تجربه آنچه بر ملت ما در دوران اخیر گذشت. همه برای تبیین انقلاب اسلامی به جای



تشریح افکار و اندیشه‌های شخصیت‌هایی چون: شهید مطهری، شهید سید مصطفی خمینی و غیره، در معرفی نظریه‌های میشل فوکو، مارکس، استالین، لنین، چارلز تیلی، چارلمرز جانسون، کرین برینتون، تدا اسکاچیل، باری روزان و نیکی کدی و... مسابقه نفس‌گیری را آغاز کردند؛ مسابقه‌ای که حتی شگفتی تولیدکنندگان این نظریه‌ها در غرب را به همراه داشت.

در تاریخ ما ایرانی‌ها و ما مسلمان‌ها، هیچ‌گاه تجربه ارزشمندی چنین به فراموشی سپرده نشد. شاید به همین اعتبار بود که خمینی کبیر در نامه مورخ ۶۷/۱۰/۲۵ به حجت‌الاسلام سید حمید روحانی می‌نویسد:

باید پایه‌های تاریخ انقلاب اسلامی ما، چون خود انقلاب، بر دوش پابرهنگان مغضوب قدرت‌ها و ابرقدرتها باشد. شما باید نشان دهید که چگونه مردم علیه ظلم و بیداد، تحجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند...<sup>۱</sup>

امام به درستی می‌دانست تاریخ واقعی نهضت‌ها هیچ‌گاه از دهان نخبگان شنیده نخواهد شد. آنها بیش از هر چیز علایق و سلایق خود را بر نهضت تحمیل خواهند کرد. اما همان‌طور که گفته شد در پس رخدادها همیشه جعبه سیاهی وجود دارد که باید کشف و رمزگشایی گردد. بیان آرمان‌های انقلاب از زبان توده‌ها، رمزگشایی از سفر رفتگانی است که به رغم بودن در مسیر، هیچ‌گاه به حساب نمی‌آیند و خطرات آنها جاذبه‌ای برای ثبت و ضبط ندارد.

حکایت مال کسانی است که در سفر بودند. امام می‌دانست کسانی که در سفر بودند همیشه حکایتی برای گفتن دارند. انقلاب اسلامی روایت پر آوازه سفر مردم ایران بود. کسانی که در تمام مسیر رنج راه و خطرات آن را به چشم دیدند و به جان خریدند؛ نه کسانی که در پایان مسیر و هنگام تقسیم مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها خود را به صف اول رساندند. متأسفانه اکنون قصه‌گویان انقلاب اسلامی عموماً کسانی هستند که حکایتی برای گفتن ندارند چون در این سفر همراه نبودند.

شاید یکی از دلایل به فراموشی سپردن شخصیت‌های گرانقدری چون سید مصطفی خمینی همین باشد. اگر امروز قصه‌هایی در مورد انقلابیون و انقلاب اسلامی گفته می‌شود و اگر امروز افسانه‌هایی در مورد نظام پادشاهی و حکومت کودتایی رژیم پهلوی



گفته می‌شود و همه اینها برای ملت ایران نامأنوس است و نشانی در تاریخ ندارد به این اعتبار است که قصه‌گویان و افسانه‌سرایان انقلاب اسلامی و رژیم پیش از آن شأنی در تحولات تاریخی ایران نداشته و ندارند. مهم‌ترین نشانه روندی که پایانش زوال قصه‌گویان واقعی انقلاب اسلامی است، ظهور افسانه‌های انقلابی‌گری و انقلابی‌بازی در دوران ماست؛ فراموش کردن انقلابیون راستینی چون شهید سید مصطفی خمینی در افسانه‌بافی‌های انقلابی است.

**دوم؛** می‌گویند تاریخ در پیچ و تاب‌ها و چرخش‌های غریبش لذت‌بخش است.<sup>۱</sup> زیرا در این پیچ و تاب‌هاست که «امر نامنتظر» و رای همه محاسبات، تحلیل‌ها، داده‌ها، امیدها و ناامیدی‌ها، صورت واقعیت به خود می‌گیرد. شاید برای اثبات این گزاره در تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در دوران معاصر، هیچ واقعه‌ای گویاتر از واقعه شهادت آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی نباشد. گسترش مستدام افق‌های نهضت امام خمینی و تبدیل شدن آن به یک انقلاب بزرگ اجتماعی، با همه وجوهش به عنوان یک «امر نامنتظر»، از پس این واقعه سر برآورد و یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین جنبش‌های اجتماعی در تاریخ بشری را رقم زد.

شهادتی که محرک جدید تاریخ به سوی افقی نه به وسعت جغرافیای ایران، نه به وسعت دنیای اسلام، بلکه به عمق ژئوپلیتیک و ژئوکالچر جهان شد. شاید هیچ محرکی به اندازه این شهادت نمی‌توانست بازگشت نهضت پانزده خرداد به افق‌های نامحدود، بی‌کرانه، هویت‌بخش و استقلال‌آور اسلام معاصر را رقم زند. درست در طلوعه فرج یک انتظار تاریخی، امر نامنتظر از پس گذرگاه‌های بغرنج تاریخ، در یک شرایط به ظاهر معمولی، فرامی‌رسد و همه محاسبات استراتژیک، راهبردی و ایدئولوژیک را بر هم می‌ریزد.

از نظر تحلیل‌گران سیاسی و جریان‌ها و مشرب‌هایی که سال‌ها اسیر غار تنگ و تاریک تئوری‌های غربی بودند و بر اساس همین تئوری‌ها، در انتظار جوشش تضاد دیالکتیکی مبارزات طبقاتی و همچنین دینامیک حضور یک گروه پیشگام و پیشتاز یعنی حزب، طبقه یا ایدئولوژی سیاسی که بتواند مردم را به دنبال خود بکشد، نشسته بودند تا آن رویارویی بزرگ و جهش انقلابی اتفاق افتد؛ این واقعه هیچ‌گاه نمی‌توانست الطاف خفیه الهی برای طلوعه یک جنبش انقلابی باشد. اما شهادت حاج آقا مصطفی به مثابه یک نشانه بارز و نماد روشن یک رخداد تاریخی، در هیبت یک «امر نامنتظر» از راه رسید و

۱. همان، ص ۲۲۹.





دگرگونی آغاز شد.

از نظر سیاسی، گذار مذهب از امتیازات خاص روحانیت و حوزه‌های علمیه به رهبری بلامنزاع جنبش‌های اجتماعی در ایران، اگر چه با نهضت تحریم به رهبری میرزای شیرازی و نهضت مشروطه به رهبری آخوند خراسانی در دوران قاجاری و حتی ملی شدن صنعت نفت در دوران پهلوی، با زنجیره‌ای از برخی دگرگونی‌ها و جایگزینی‌های مألوف و مأنوس با حاکمیت ایلی و قبیله‌ای در نظام سلطانی و خودکامه ایران همراه شد ولی هیچ کدام از این نهضت‌ها نتوانست تمام ظرفیت‌های مذهب را در مقابل افسانه‌های متافیزیکی پادشاهی و افسون‌های تئوری‌های غربی در تشجیع مردم برای ایستادگی تمام‌قد با فضای زیست این نظام ضد عقلی و ضد دینی به صحنه آورد و وظیفه کاوش یک دنیای آزاد، آباد، با اصالت و با معنویت را به مذهب منتقل کند.

نخستین زمزمه‌های این تغییر بنیادی در طلیعه دهه چهل با نهضت امام خمینی آغاز شد. این نهضت با به چالش کشیدن اصل نظام پادشاهی و نفی جریان‌های غرب پرست حامی سلطنت، دورنمایی در آینده جنبش‌های اجتماعی در ایران ترسیم کرد که تنها حضور آن در شکل واژه‌ها و عبارات ساده نبود؛ بلکه، صورت‌بندی باورهای جدیدی بود که می‌توانست تمامی ظرفیت‌های تاریخی، معرفتی، فرهنگی و سیاسی ملت ایران را عملیاتی کند.

آنهایی که درک دقیق و عمیقی از تاریخ تحولات ایران داشتند، می‌توانستند مهم‌ترین نشانه‌های این صورت‌بندی جدید را از بعد از نهضت پانزده خرداد سال ۴۲ در رشد آرمان‌های تشکیل حکومت اسلامی در میان گروه‌های مبارز دانشگاهی و حوزوی و در میان نسل جوان رصد کنند. گروه‌هایی چون: گروه شهید سبحانی، گروه حزب‌الله، گروه ارتش انقلابی خلق مسلمان، گروه دختران عصمتیه، گروه ابوذر، گروه شهید فاطمی و...<sup>۱</sup> نمونه‌هایی از این تشکلات دانشگاهی و حوزوی هستند که شعار تشکیل حکومت اسلامی را فراراه سنت مبارزاتی خود کردند. دامنه نفوذ این صورت‌بندی حتی به درون دربار رژیم پهلوی نیز رسوخ کرد و شعار تشکیل جامعه اسلامی، آرمانشهر تنی چند از جوانان درباری مثل بهمن حجت کاشانی (خلبان برگزیده برای شاه و برادرزاده سپهبد حجت کاشانی یکی از مهره‌های سلطنت)، علی پهلوی (برادرزاده شاه)، کاترین عدل (دختر یحیی عدل یکی از مهره‌های دربار پهلوی و رئیس حزب مردم پس از اسدالله

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد فعالیت‌های این گروه‌ها، رک: سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۴.

علم) و...<sup>۱</sup> می‌شود.

فلسفه سیاسی امام خمینی به‌ظاهر برای جوانان تحصیل کرده دانشگاهی در مقایسه با اندیشه‌های فریبنده و پرطمطراق غربی که غرب پرستان نزدیک به یک قرن مبلغ و مروج آن در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی کشور بودند، قابل فهم‌تر، علمی‌تر، انسانی‌تر و جذاب‌تر نشان می‌داد. اما همه این دگرگونی‌های جذاب نیاز به عامل نیرومند و محرک پر قدرتی داشت تا خصلت انقلابی به خود گیرد و استعداد لازم برای برکندن ریشه‌های سرسخت و ارتجاعی یک نظام متناقض به نام نظام سلطانی را داشته باشد. در منطق امام خمینی دسترسی به افق‌های روشن این صورت‌بندی جدید، در مخالفت‌های نمایی بعضی از احزاب و جبهه‌ها با سلطنت کردن یا حکومت کردن شاه یا در تعارض با فرهنگ و تاریخ ایران و در ساماندهی جوانان شوریده در حرکت‌های مسلحانه یا تشکیل احزاب و گروه‌هایی که تمام استعداد مبارزاتی آنها در ترور چند کارگزار حکومت پهلوی، خلع سلاح چند مأمور یا اشغال یک پاسگاه در درون جنگل یا حذف و تسویه و قتل مخالفان عقیدتی در رقابت‌های درون تشکیلاتی خلاصه می‌شد، نبود؛ بلکه تمرکز توده‌های مردم در یک همروندی و همبستگی آشکار در زبان، زمان، موقعیت و موضع اعتقادی مشترک بود؛ تا بار و در رو شدن با اسطوره پادشاهی و افسون تجدد و ترقی غربی تاب مقاومت و استقامت و توانایی برکندن ریشه‌های در هم تنیده پیوستگی استعمار و استبداد را داشته باشد.

ریشه‌هایی که بر تمام پیکر ایران تنیده بود و دگرگونی ملی ما را با هیچ صورت‌بندی انسانی تضمین نمی‌کرد. جدایی نهضت امام خمینی از جنبش‌های دیگر دقیقاً به واسطه آشکار شدن همین صورت‌بندی تاریخی و عقیدتی بود. امام سیاست را از مناطق دوردست عقیدتی که فقط کارگزاران حکومتی و خواص دانشگاهی و «فلان الدوله‌ها» و «بهمان السلطنه‌ها» بدان دسترسی داشتند و به رموز آن واقف بودند، به میان توده‌های مردم آورد و موضوع مطالبات مردمی کرد. یکی از مهم‌ترین حلقه‌های واسط بین امام و امت یعنی بین قشرهای مختلف مردم و رهبری در این سیاست مرحوم حاج آقا مصطفی بود.

بنابراین طبیعی است که فقدان ناگهانی چنان شخصیتی در چنین نهضتی به چشم آید. همه کسانی که نقطه جوش انقلاب اسلامی را بررسی کرده‌اند و مجذوب چشم‌انداز

۱. برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۴۵۲-۳۰۲ و همچنین: سید حمید روحانی، جوانان دریاری و آرمانشهر، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵.



تغییرات ناگهانی و چشمگیر آن در سال ۱۳۵۶ شدند، موتور محرک این تغییر را در گذشت رازآلود آیت‌الله سید مصطفی خمینی دانسته‌اند.

چندان مهم به نظر نمی‌رسد که بعضی از جریانات سر نخ این تغییرات را در موضوعات بی‌ارزشی چون حقوق بشر کارتر، فضای باز سیاسی و... متصل می‌کنند. واقعیت رخدادهای تاریخی نشان می‌دهد که شور و شغف انقلابی ملت ایران از ماه آبان ۱۳۵۶، حاصل انتظار ناشی از ظرافت‌های نهفته‌ای بود که خمینی کبیر ۱۵ سال تلاش کرد تا جامعه‌ای را کد را بازسازی و بیدار نماید. در جایی که تلاش همه افراد و گروه‌های به‌ظاهر مخالف شاه صرف از تقای جایگاه حزبی در دیوانسالاری نظام شاهنشاهی بود و این تلاش‌ها نمی‌توانست در حکم نیرویی پیشرو عمل کند، شهادت ناگهانی و رازآلود حاج آقا مصطفی سرچشمه شور و برانگیختگی شد و استمرار تغییرات اساسی را تا سرنگونی رژیم پادشاهی در ایران تضمین کرد.

این شهادت همان طور که امام هوشمندانه آن را از الطاف خفیه الهی دانست برای آنهایی که از دگرگونی بنیادی در ساختار فرسوده، کهنه و غیر عقلی پادشاهی ناامید بودند و الزام‌آوری سیاست‌های چنین رژیمی را بر نمی‌تابیدند، راهگشا شد. چرا این رخداد از دیدگاه امام برای ملت ایران و نهضت اسلامی لطف خفیه الهی دانسته شد؟ زیرا به این نهضت خصلت و سرشتی یگانه و واحد بخشید؛ خصلت و سرشتی که در قواعد زیر تجلی کرد و هنوز هم از ویژگی‌های انقلاب اسلامی است:

۱. تقویت الگوی انسجام جمعی
۲. قدرتمندتر شدن شالوده‌های الگوی جمعی
۳. یگانه شدن سرشت و خصلت جنبش ملت ایران
۴. تقویت میل به تغییر رژیم کهنه
۵. گرایش به دگرگونی بنیادی
۶. تبدیل شدن نهضت امام خمینی به یک نهضت فراگیر
۷. تقویت عمل متحد و از خود گذشتگی و ایثار

### تقویت و قدرتمندتر شدن شالوده‌های الگوی انسجام جمعی

از کودتای سیاه رضاخان تا سال ۱۳۵۶ که نقطه آغاز تمایلات منسجم مردم برای تغییر بنیادی وضع موجود است، ایران الگوی انسجام جمعی خود را از دست می‌دهد و تبدیل به یک جامعه چهل تکه و از هم گسیخته می‌شود. سیاست‌های رژیم پهلوی در

هویت‌زدایی، فرهنگ‌زدایی و دین‌زدایی از ایران آسیب‌های جدی به بسترهای مناسب الگوهای انسجام جمعی وارد می‌کند. هیچ عامل پر قدرت دیگری بعدها نتوانست جای این الگو را بگیرد. ایران از دوره رضاخان تا انقلاب اسلامی به دنبال بازسازی الگوی انسجام جمعی خود بود. به رغم همه تلاش‌هایی که در دوران حکومت رژیم بی‌هویت و وابسته پهلوی انجام پذیرفت هیچ‌گاه به شکل یکپارچه و سراسری عاملی که بتواند محور این انسجام قرار گیرد مورد توجه قرار نگرفت. شهادت حاج آقا مصطفی و وقایع مستمر و به هم پیوسته پس از آن و در نهایت قیام یکپارچه ملت ایران زمینه‌ها و بسترهای مناسب این الگوی انسجام جمعی را فراهم کرد و تا امروز به رغم گذشت نزدیک به چهار دهه از انقلاب اسلامی شالوده‌های این الگو روز به روز قوی‌تر و از انسجام بیشتری برخوردار شد. امروز همه‌انتهایی که دستی در تحلیل انقلاب اسلامی دارند یکی از عوامل اساسی قدرت انقلاب اسلامی و استقامت آن در مقابل تمامی توطئه‌ها را این الگوی انسجام جمعی می‌دانند.

الگویی که در فراز و نشیب‌های سخت این دوران، در بحران‌های دهه اول، در دفاع مقدس، در تحریم‌های اقتصادی، سیاسی و علمی، در طراحی‌های پنهان کودتاها، رنگارنگ، در فتنه‌ها، در بحران‌های جانشینی رهبری که بلااستثنا تمامی انقلاب‌های مشهور را از مسیر آرمان‌های اصلی آن دور کرد و در حفظ و نگهداری انقلاب به کمک ملت ایران آمد و سیاست‌های براندازی دشمنان بی‌شمار داخلی و خارجی انقلاب را ناکام کرد.

## یگانه شدن سرشت جنبش اسلامی مردم ایران

از دیگر برکات الطاف خفیه الهی شهادت حاج آقا مصطفی، یگانه شدن سرشت این جنبش در جای‌جای میهن بود. آنهایی که انقلاب اسلامی را یک جنبش توده‌وار و فاقد مکانیسم‌های آگاهی‌بخش تاریخی و عقلانی می‌دانند، به استناد بعضی از جنبش‌های ناسیونالیستی در اروپا مدعی هستند که تبدیل‌پذیری جنبش‌های توده‌وار یک قاعده اجتماعی است.<sup>۱</sup> زیرا وقتی مردم مستعد مشارکت در جنبشی توده‌وار باشند، معمولاً

۱. در یک نگاه کلی، جنبش‌های توده‌وار در فلسفه سیاسی غرب جنبش‌هایی هستند که فاقد طبقه پیشرو و آگاهی‌های تاریخی و بیشتر خردگریز و دارای رهبری احساساتی و مردم‌فریب می‌باشند. در جنبش‌های توده‌وار مردم بدون آگاهی و از روی احساسات وارد جنبش شده و بر نخبگان و طبقات پیشرو که از آگاهی طبقاتی برخوردارند پیشی می‌گیرند و جنبش را عوام‌زده می‌سازند. برای مطالعه بیشتر در مورد جنبش‌های توده‌ای، رک: اریک هوفر، مرید راستین؛ تأملاتی درباره سرشت جنبش‌های توده‌وار، ترجمه شهریار خواجه‌ان، تهران، اختران، ۱۳۸۵. همچنین از این اثر ترجمه دیگری وجود دارد: اریک هافر، پیرو راستین، ترجمه فیروزه خلعتیری، تهران، شب‌ویز، ۱۳۷۲.



برای هر جنبش بالفعل و نه صرفاً جنبشی با بینش یا برنامه خاص، مستعد و مهیا هستند. از نظر آنها در آلمان پیش از هیتلر، احتمال پیوستن هر جوان بی‌قرار به کمونیست‌ها همانقدر بود که احتمال پیوستن به نازی‌ها؛<sup>۱</sup> یا در قلمرو پر جمعیت روسیه تزاری، جمعیت جوشان یهودیان هم آماده انقلاب و هم مستعد پذیرش و پیوستن به جنبش صهیونیسم بودند. ممکن بود در خانواده‌ای یک تن به انقلابیون روسیه بپیوندند و دیگری به صهیونیسم.

حییم وایزمن اولین رئیس‌جمهور رژیم اشغالگر فلسطین می‌گوید:

ما درم در آن روزها می‌گفت: هر اتفاقی که بیفتد وضع من رو به راه خواهد بود. اگر شموئیل (پسر انقلابی‌اش) راست بگوید ما همه در روسیه خوشبخت خواهیم شد و اگر کار حییم (پسر صهیونیستش) پیش برود برای زندگی به فلسطین خواهیم رفت.<sup>۲</sup>

به کارگیری این قاعده در فهم انقلاب اسلامی نوعی شبیه‌سازی ساده‌لوحانه و ناشی از فقر تاریخی در مورد ایران است؛ زیرا استعداد گرایش و تبدیل‌پذیری جنبش‌های توده‌وار به همه جنبش‌ها هیچ‌گاه در ایران سابقه ندارد. مطالعه جنبش‌های اجتماعی ایران از دوره قاجاریه تا سقوط حکومت مشروطه سلطنتی به دست انقلابیون اسلامی، بهترین بستر ابطال نظریه تبدیل‌پذیری جنبش اسلامی است؛ زیرا در تمامی این جنبش‌ها عامل اصلی و موتور محرک اجتماعی مردم، مذهب بود و هیچ عامل دیگری استعداد ایجاد تحرک اجتماعی علیه نظام سلطنتی را در ایران نداشت...

بزرگ‌ترین نقطه ضعف تسری قواعد جنبش‌های توده‌وار به انقلاب اسلامی ناتوانی در شناخت قواعد «تحرک اجتماعی» از عمل «تحریک اجتماعی» است. در ایران معاصر تحرک اجتماعی که پایه و اساس جنبش‌ها است تحت تأثیر مذهب و روحانیت است و تا به امروز تمامی این جنبش‌ها از این قاعده پیروی کردند. از ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا اول آبان سال ۵۶ یعنی تا شهادت حاج آقا مصطفی، تعداد زیادی از انقلابیون چپ و راست و روحانی و غیر روحانی با تمایلات عقیدتی متفاوت توسط رژیم خون‌ریز و سفاک پهلوی یا کشته شدند یا به شهادت رسیدند. هیچ کدام از آنها حتی دستمایه تحریک اجتماعی در ایران نگردید چه برسد به این که بخواهند تحرک اجتماعی مستمر در جامعه ایجاد کنند؛ تحرکی که سرانجامش سرنگونی یک رژیم تاریخی و جایگزین آن یک نظام جدید باشد.

۱. اریک هوفر، مرید راستین؛ تأملاتی درباره سرشت جنبش‌های توده‌وار، همان، ص ۲۷.  
۲. همان.

هیچ جنبشی در ایران به دلیل فقدان عناصر تحرک اجتماعی در درون آموزه‌های خود تبدیل به جنبش دیگر نگردید. در هیچ جای تاریخ ایران ثبت نشده است که جریان‌های جنبش مارکسیستی و کمونیستی در ایران در شرایط جنبش توده‌وار، رنگ و بوی اسلامی گرفته باشند یا بر عکس. اما چه شد مرگ رازآلود فرزند امام خمینی در کشور عراق، چنین تحرک اجتماعی عظیمی - که شعاع قدرت تخریبی آن از کان یک رژیم دو هزار و پانصد ساله را ویران کرد و سرشت جنبش اجتماعی ملت ایران را یگانگی بخشید - به وجود آورد؟! دامنه این یگانگی چنان عمیق بود که حتی جریان‌های مخالف جنبش اسلامی نیز نتوانستند خود را از اثرات آن دور نگه دارند.

این شهادت چه ویژگی‌هایی نسبت به شهادت‌های گذشته داشت که توانست چنین سرشت یگانه‌ای به جنبش اسلامی ملت ایران ببخشد؟ اگر یگانگی جنبش‌های توده‌وار در اروپا واقعه‌ای نادر و امری غریب بود در ایران معاصر این یگانگی از ویژگی‌های لایتغیر جنبش‌های اسلامی است. گستره وسیع اثرات شهادت حاج آقا مصطفی را جز در این قاعده نمی‌توان تحلیل کرد و باید آن را از الطاف خفیه الهی دانست.

### تقویت میل به جایگزینی رژیم کهنه

یکی از قوی‌ترین جذبه‌های نهضت امام خمینی نسبت به سایر جریان‌های مقابل رژیم پهلوی، داشتن جایگزین‌های امیدبخش به جای رژیم پادشاهی بود. گروه‌هایی که داعیه تقابل با رژیم پهلوی را داشتند به کلی از این جذبه تهی بودند. آرمان‌های اغلب این گروه‌ها و جریان‌ها کسب امتیازات حداقلی برای حزب یا گروه خود در دل ساختار نظام پادشاهی بود. هیچ‌یک از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مقابل شاه، یا به دنبال سرنگونی نظام پادشاهی نبودند یا اگر هم بودند این دگرگونی را در وابستگی به یکی از دو قطب قدرت جهانی یعنی آمریکا و شوروی ممکن می‌دانستند.

جذبه نهضت امام خمینی از جنس جذبه جایگزینی و امیدبخش ایده‌های نو و مستقل در مقابل ایده‌های کهنه و وابسته بود. این جذابیت به ویژه در جامعه ایران که سرشار از میل به تغییر در یک سده گذشته بود شدیداً مؤثر افتاد، زیرا در چرخش‌های ایدئولوژیک سنت‌های مبارزاتی جریان‌های سیاسی از تمایلات لیبرالیستی در نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت به جریان‌های سوسیالیستی و کمونیستی در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مردم هیچ علامتی از دگرگونی بنیادی ندیدند. همه این چرخش‌ها شعار حفظ سلطنت را یک ضرورت تاریخی برای جامعه ایران می‌دانستند.





این تنها امام خمینی بود که سلطنت و شاه‌دوستی و شاه‌پرستی را مترادف با غارتگری، جنایت، خردگریزی، عقل‌ستیزی و باورهای انسانی می‌دانست و هدف نهضت را بر نفی شاه‌پرستی و شاه‌دوستی قرار داد.

موج برخاسته از شهادت حاج آقا مصطفی در ایران میل به جایگزینی یک نظام مردمی را به جای نظام کهنه و پوسیده شاهنشاهی نه تنها تقویت کرد بلکه این میل را در ارکان نهضت و شعارهای آن نهادینه ساخت. ناامیدی ناشی از فقدان نگاه به آینده پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب نهضت خودجوش ۱۵ خرداد و تبعید امام خمینی از ایران تا حدودی احساس به پایان رسیدن همه چیز را در ملت ایران تقویت می‌کرد. در جامعه‌ای که از نظر بسیاری از تحلیل‌گران، مردم بدون امید زندگی می‌کردند و بر اثر کشاکش پیوسته تقابل چپ و راست و سنت و مدرنیته، گیج و از نفس افتاده نشان می‌دادند و نومیدی ناشی از بیکاری، فقر، بی‌هویتی، تحقیر، وابستگی، نوکری اجنبی و سایر مصائبی که حکایت از چشم‌انداز نیستی یک جامعه انسانی در آینده نزدیک بود، پیش‌رو قرار داشت و پناهگاهی جز مسجد و هیئت و روضه نبود، ناگهان بغض فروخورده جامعه در آن امر نامنتظر، که شهادت حاج آقا مصطفی بود شکست و به سیلابی مهیب تبدیل شد و بنیان‌های سست نظام پادشاهی و ستون‌های داخلی و خارجی آن را ویران کرد و یک نظام مستقل و مردمی را جایگزین آن نظام منفور و پوسیده کرد.

شهادت حاج آقا مصطفی هم نهضت امام خمینی را به یک نهضت فراگیر تبدیل کرد، هم به عمل متحد در نهضت امام خمینی انسجام بخشید و هم از خودگذشتگی و ایثار را در ارکان نهضت نهادینه کرد.